

به نام خدا جزوه آرایه‌های ادبی

تشبیه

«یادآوری همانندی و شباهتی است که از جهتی یا جهاتی میان دو چیز مختلف وجود دارد.» یا به عبارت دیگر «ادعای همانندی میان دو یا چند چیز است.»

تشبیه چهار پایه یا رکن دارد:

۱- مشبّه: چیزی یا کسی است که قصد مانند کردن آن را داریم.

۲- مشبّه‌به: چیزی یا کسی است که مشبّه به آن مانند می‌شود.

۳- ادات تشبیه: واژه‌ای است که نشان‌دهنده پیوند شباهت است. این واژه می‌تواند، حرف، فعل و... باشد. نظیر: چون، همچون، مانند، مثل، چنان، بسان، چو، به‌کردار، همانند و...

۴- وجه شبه: ویژگی یا ویژگی‌های مشترک میان مشبّه و مشبّه‌به است.

مشبّه و مشبّه‌به طرفین تشبیه و رکن اصلی تشبیه هستند که بدون آنها، تشبیه امکان‌پذیر نیست. دو رکن دیگر؛ یعنی، ادات تشبیه و وجه شبه می‌توانند حذف شوند.

مثال برای تشبیهی که چهار پایه آن ذرک شده باشد: هجران یار مانند زهر کشنده است.

مشبّه ادات تشبیه مشبّه‌به وجه شبه

تشبیه سه رکنی: چهره او مانند ماه است

به تشبیهی که در آن ادات تشبیه و وجه شبه نیامده باشد تشبیه بلیغ می‌گویند؛ که دو نوع است:

الف) تشبیه بلیغ اسنادی: قلب آینه است.

ب) تشبیه بلیغ اضافی که آن را «اضافه تشبیهی» می‌خوانند. در این نوع تشبیه، مشبّه با کسره به مشبّه‌به اضافه می‌شود. مثل: باران رحمت

گاهی هم مشبّه‌به به مشبّه اضافه می‌شود: لب لعل

پایه‌های تشبیه را هر یک از ابیات زیر مشخص کنید.

هیچ شک نیست به تیر اجل ای یار عزیز	مشبّه:	مشبّه‌به:	وجه شبه:	ادات تشبیه:
که من از پای درآیم چو تو تیر اندازی				
دل عشوه می فروخت که من مرغ زیرکم	مشبّه:	مشبّه‌به:	وجه شبه:	ادات تشبیه:
اینک فتاده در سر زلف چو دام اوست				
اگر قبول کنی سر نهیم بر قدمت	مشبّه:	مشبّه‌به:	وجه شبه:	ادات تشبیه:
چو بت پرست که در پیش بت نماز آرد				
تا خار غم عشقت آویخته در دامن	مشبّه:	مشبّه‌به:	وجه شبه:	ادات تشبیه:
کوته‌نظری باشد رفتن به گلستان‌ها				

استعاره

تشبیهی است که یکی از طرفین آن (مشبه و مشبه‌به) حذف شده باشد. یعنی یا «مشبه» حذف شده باشد و فقط «مشبه‌به» آورده شود، یا اینکه فقط «مشبه» ذکر شده باشد. بر این اساس دو نوع استعاره وجود دارد:

۱- آوردن «مشبه‌به» و حذف «مشبه»

مثال: باران از چشمانم جاری شد.

در واقع در این مثال باران جایگزین اشک شده است.

مشبه‌به
مشبه

ساختار تشبیهی آن به این صورت بوده است: اشک من (مشبه) از جهت زیاد بودن (وجه شبه) مانند (ادات تشبیه) باران (مشبه‌به) از چشمانم جاری شد. چون در این تشبیه یکی از طرفین حذف شده، از مقوله تشبیه خارج شده و استعاره نام گرفته است. * به این نوع استعاره، «استعاره مصرّحه» می‌گویند که دانستن نام آن برای دانش‌آموزان غیر علوم انسانی ضروری نیست. * استعاره زیرمجموعه تشبیه نیست؛ پس هیچ استعاره‌ای تشبیه محسوب نمی‌شود.

در ادبیات فارسی چند استعاره معروف داریم که بخاطر استفاده زیاد از آنها در اشعار، دانستن آنها ضروری است. البته این به این معنی نیست که هر جا این الفاظ را در اشعار دیدید بگویید استعاره است. معنی استعاری آنها هم ثابت نیست ولی غالباً در همین معنا که خواهیم گفت استفاده شده‌اند.

نرگس: استعاره از چشمان معشوق

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست مست از می و می‌خواران از نرگس مستش مست

لعل (جوهر و سنگ گران‌بهای سرخ رنگ): استعاره از لب‌های سرخ یار

لعل تو که هست جان حافظ دور از لب مردمان دون باد

لعل گاهی استعاره از شراب سرخ رنگ است.

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس ازین لعل توانی دانست

دُر (مروارید): استعاره از دندان

شیرین دهان آن بت عیار بنگرید دُر در میان لعل شکر بار بنگرید

ماه: استعاره از محبوب زیبا رو

سعدیا گر نکند یاد تو آن ماه مرنج ما که باشیم که اندیشه ما نیز کنند

سرو: استعاره از یار بلند بالا

چه سرو است آنکه بالا می‌نماید عنان از دست دل‌ها می‌رباید

آتش: استعاره از عشق و دلدادگی بخاطر سوزنده بودن و تحمل ناپذیری آن

گر دگری را شکیب هست ز دیدار دوست من نتوانم گرفت بر سر آتش قرار

۲- آوردن «مشبه» و حذف «مشبه‌به»

در این حالت یکی از ویژگی‌های «مشبه‌به» جایگزین آن می‌شود تا ما از آن ویژگی پی به «مشبه‌به» محذوف ببریم.
مثال: به صحرا شدم عشق باریده بود.

عشق (مشبه) به چیزی تشبیه شده است که می‌بارد ولی خود آن چیز ذکر نشده است و ما از طریق این ویژگی (باریدن) پی می‌بریم که مشبه‌به، باران بوده است. در نتیجه عشق استعاره است.

* به این نوع استعاره، «استعاره مکنیه» می‌گویند که دانستن نام آن برای دانش‌آموزان غیر علوم انسانی ضروری نیست.
مثال:

به چشم عقل در این رهگذار پُراشوب جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌محل است
عقل مانند انسانی است که می‌نگرد. خود انسان نیامده اما ویژگی آن یعنی داشتن چشم آمده است.
هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید در رهگذار باد نگهبان لاله بود
مهر و محبت مانند دانه‌ای است که آن را می‌کارند. در اینجا «کاشتن» ما را به سمت دانه و بذر راهنمایی می‌کند.
در ابیات زیر استعاره مکنیه را توضیح دهید.

گل بخندید و باغ شد پدرام ای خوشا این جهان بدین هنگام

.....

خواهم که بیخ صحبت اغیار برکنم در باغ دل رها نکنم جز نهال دوست

.....

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد

.....

نرگس همه شیوه‌های مستی از چشم خوست به وام دارد

.....

دیده عقل مست تو، چرخه چرخ پست تو گوش طرب به دست تو، بی تو به‌سر نمی‌شود

.....

نکته ۱: هر گاه جزء یا ویژگی «مشبه به» به «مشبه» اضافه شود؛ یعنی بین آنها کسره بیاید، «اضافه استعاری» نام دارد. مانند: چشم عقل، دست روزگار، گوش دل

نکته ۲: «اضافه اقترانی» شباهت زیادی به «اضافه استعاری» دارد، در کتاب درسی و کنکور مطرح نشده است ولی یادگیری آن ضروری است تا با «اضافه استعاری» اشتباه گرفته نشود.

هرگاه بین مضاف و مضاف‌الیه واژه‌هایی مانند: به نشانه، به منظور و مانند اینها بگذاریم و معنی بدهد، آن ترکیب نه «اضافه تشبیهی» است و نه «اضافه استعاری»، بلکه به آن «اضافه اقترانی» می‌گویند.
مثال: دست ارادت به سوی او دراز کردم. یعنی دستی به نشانه ارادت
گوش استماع به سخنان او نهادم: گوش کردن به دلیل استماع، به نشانه استماع، به منظور استماع...

آرایه تشخیص (جان‌بخشی به اشیا، personification)

به این خاطر که هر تشخیصی استعاره مکنیه نیز محسوب می‌شود، آن را ذیل مبحث استعاره توضیح می‌دهم.
تشخیص: «بخشیدن خصایص انسانی است به چیزی که انسان نیست.»
نسبت دادن حالات و رفتار و عمل انسانی به یک غیر انسان، «تشخیص» نام دارد.
مثال:

صبح می‌خندد و من گریه کنان از غم دوست ای دم صبح، چه داری خبر از مقدم دوست
در این بیت خندیدن صبح آرایه «تشخیص» دارد. از آن جایی هر تشخیصی ساختار استعاری دارد و مشبه به محذوف هر تشخیصی «انسان» است، بنابراین هر جا تشخیص دیدیم با دو آرایه مواجه هستیم؛ یک تشخیص و یک استعاره مکنیه.

نکته ۳: هرگاه یک غیر انسان منادا قرار بگیرد، آرایه تشخیص دارد. چون موجودی فرض شده است که می‌توان با او حرف زد و توانایی شنیدن دارد. مثل: ای ابر، ای باران و...

نکته ۴: قاعده بالا یک شرط دارد و آن هم این است که آن غیر انسانی که منادا قرار گرفته است در معنای حقیقی خودش باشد. مثال:

ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
در اینجا صبا به همان معنی حقیقی خود منادا قرار گرفته پس تشخیص و استعاره است.

ولی در این بیت:

تو را حکایت ما مختصر به گوش آید که حال تشنه نمی‌دانی ای گل سیراب
گل سیراب استعاره از معشوق زیباروی بی‌نیاز است؛ پس تشخیص نیست.

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
.....

ای سرو بلند قامت دوست وه وه که شمایلت چه نیکوست
.....

مجاز

کاربرد لفظ است در غیر معنای حقیقی، به شرط اینکه پیوند و ارتباطی بین معنای حقیقی و مجازی وجود داشته باشد و آن پیوند رابطه تشابه نباشد و در کلام دلالت‌هایی نیز باشد که ذهن را از معنای حقیقی بازگرداند و باعث شود خواننده معنای حقیقی را در نظر نگیرد.

چند مورد از پیوندهایی که بخاطر وجود آن‌ها لفظ در معنای مجازی بکار می‌رود را در ادامه بر می‌شمرم:

۱- رابطه کل و جزء

در این حالت معنای مجازی، یا «جزء»ی از معنای حقیقی واژه است، مثل: «دست» مجاز از «انگشت»

یا معنی مجازی، کلی‌تر از معنای حقیقی باشد و آن را در بر بگیرد. مثل: «قلب» مجاز از «کل وجود»

دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

پیوند دست و انگشت را در بالا توضیح دادم؛ اما آن دلالت و راهنمایی که باعث می‌شود ما پی‌بیریم دست در معنی حقیقی در این بیت به کار نرفته است این است که کل دست را نمی‌شود در زلف فرو برد. با انگشتان دست حلقه زلف لمس می‌شود.

مجازی که در ابیات زیر وجود دارد را پیدا کنید و آنها را توضیح دهید.

پیش دیوار آن چه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار گوش

.....

به یاد روی شیرین بیت می‌گفت چو آتش تیشه می‌زد کوه می‌سفت

.....

سپید شد چو درخت شکوفه‌دار سرم وزین درخت همین میوه غم است برم

.....

به خدا که پرده از روی چو آتش بر افکن که به اتفاق بینی دل عالمی سپندت

.....

۲- رابطه سببیه: یعنی سبب چیزی جانشین خود آن چیز شود. مثال:

بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس ور پایبندی همچو من فریاد می‌خوان از قفس

در اینجا نمی‌توان گفت «نفس» در معنای اولیه و حقیقی آن شیرین است، این همان دلالتی است که ما را از معنای حقیقی باز می‌دارد. نفس مجاز از «سخن و آواز» است بخاطر اینکه سبب بوجود آمدن سخن و آواز نفس کشیدن است.

۳- رابطه حال و محل (یا ظرف و مظروف): ذکر مکان و اراده چیزی که در آن است یا برعکس.

همه شهر ایران جگر خسته‌اند به کین سیاوش کمر بسته‌اند

ایران و شهرهای ایران جگر خسته نیستند؛ مردم ایران جگر خسته هستند.

• این رابطه را می‌توان رابطهٔ کل و جزء هم دانست.

مثال دیگر:

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است.
می را که در کف دست نریخته است بلکه پیاله و ساغر شراب در کف دارد. شاعر چیزی که در ساغر و پیاله جای می‌گیرد را جایگزین آن کرده است. پس می مجاز است از پیاله و ساغر و ظرف شراب

۴- آلیه (ابزاری): یعنی ابزاری جانشین کاری می‌شود که با آن ابزار انجام می‌شود.

مثال: وز آن جا بیامد سوی قلب‌گاه لبش پر دروغ و سرش کینه‌خواه

لبش پر از دروغ نیست؛ سخن او پر از دروغ است. لب ابزار سخن گفتن است و در اینجا جانشین خود سخن شده است.

۵- لازمیّه (همراهی): یعنی چیزی بخاطر همراهی همیشگی با چیز دیگر، جانشین آن شود.

مثل: خون وقتی که مجاز از کشتن است. چون کشتن با خون‌ریزی همراه است.

محتاج قصه نیست، گرت قصد خون ماست چون رخت از آن توست، به یغما چه حاجت است؟

۶- جنس: یعنی جنس یک چیز گفته شود و منظور خود آن چیز باشد. مثلاً بگوییم آهن ولی منظور از آن شمشیر باشد.

به آهن سراسر بپوشید تن بدان تا نداند کسش ز انجمن

آهن مجاز است از زره آهنی

مجاز را در بیت زیر توضیح دهید.

آفرین جان‌آفرین پاک را آن که جان بخشید و ایمان خاک را

*رابطه‌ها و پیوندهای دیگری هم وجود دارد که معروف‌ترین آن‌ها همین شش مورد بالا است.

** دانستن اینکه چه رابطه‌ای بین معنای حقیقی و مجازی واژه وجود دارد برای دانش‌آموزان غیر علوم انسانی ضروری نیست؛ اما فهمیدن این پیوندهای مجازی برای پیدا کردن آرایهٔ مجاز در ابیات و جملات لازم است.

کنایه

معنای لغوی آن «پوشیده سخن گفتن» است؛ اما اصطلاح ادبی آن یعنی استعمال لفظ در غیر معنای حقیقی به گونه‌ای که معنای حقیقی آن هم قابل تحقق باشد.

مثل «پیراهن دریدن» در بیت زیر:

رسید باد صبا غنچه در هواداری
ز خود برون شد و بر خود درید پیراهن

در اینجا پیراهن دریدن کنایه است از بی‌قراری. به صورت حقیقی پاره کردن پیراهن قابل وقوع است و خواننده تنها از طریق تسلط بر زبان می‌تواند پی ببرد به معنی غیر حقیقی که گوینده اراده کرده است.

یا «سپر انداختن» در بیت زیر:

به خشم رفتۀ ما را که می‌برد پیغام
بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است

سپر انداختن: کنایه از تسلیم شدن، اما معنی ظاهری آن یعنی انداختن سپر نیز قابل تصور است.

کنایه‌های ابیات زیر را توضیح دهید.

۱- دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت
سر من دار که در پای تو ریزم جان را

.....

۲- انگشت‌نمای خلق بودن
زشت‌ست ولیک با تو زیباست

.....

۳- من قدم بیرون نمی‌آرم نهاد از کوی دوست
دوستان معذور داریم که پایم در گل است

.....

۴- آینه‌ای طلب کن تا روی خود ببینی
وز حسن خود بماند انگشت در دهانت

.....

۵- ز چشم خلق فتادم هنوز و ممکن نیست
که چشم شوخ من از عاشقی حذر گیرد

.....

۶- عشق دانی چیست؟ سلطانی که هر جا خیمه زد
بی‌خلاف آن مملکت بر وی مقرر می‌شود

.....

۷- غلام کیست آن لعبت که ما را
غلام خویش کرد و حلقه در گوش

.....

۸- سعدیا عشق نیامیزد و عفت با هم
چند پنهان کنی آواز دهل زیر گلیم

.....

ایهام و ایهام تناسب

ایهام: از ریشه «وهم» است و در لغت به معنای به گمان افکندن است. اصطلاح ادبی آن یعنی زمانی که واژه حداقل دو معنا دارد که یکی نزدیک و دیگری دور از ذهن است و با هر دو معنی آن می‌توان معنی قابل قبولی از شعر یا عبارت دریافت کرد.

مثال: هر که سودای تو دارد چه غم از هر که جهانش نگران تو چه اندیشه و بیم دگرانش

«نگران» دو معنی لغوی دارد: ۱- مضطرب و آشفته ۲- در حال نگرستن، ناظر

هر دو معنی نگران در بازگردانی این بیت درست: ۱- ...کسی که مضطرب و نگران تو است ترسی از دیگران ندارد. ۲- ...کسی که در حال نگاه کردن است اندیشه و ترسی از دیگران ندارد.

مثال دیگر: دیدم و آن چشم دل‌سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

دل‌سیه: ۱- نامهربان ۲- درون آن سیاه است. در اینجا چشم سیاه

معنی: ۱- دیدم و فهمیدم که چشم نامهربانی که تو داری، رعایت حال هیچ آشنایی را نمی‌کند.

۲- = = = = = سیاهی = = = = =

ایهام تناسب: هنگامی که یک واژه حداقل دو معنای لغوی دارد اما فقط یکی از آنها قابل قبول است و معنی دوم حضور ندارد؛ ولی کلمه یا کلماتی در بیت یا عبارت باشند که خواننده را به یاد معنی دوم آن واژه بیندازند و با آن تناسب داشته باشند.

مثال: توبه کند مردم از گناه به شعبان در رمضان نیز چشم‌های تو مست است

«مردم» در این بیت یعنی «انسان‌ها». معنای دوم «مردم» یعنی «مردمک چشم» برای ترجمه این بیت پذیرفتنی نیست؛ اما واژه «چشم» در مصراع دوم ما را به یاد «مردمک چشم» می‌اندازد و با آن تناسب دارد.

مثال دیگر: رمیده‌ای که نه از خویشتن خبر دارد نه از ملامت بیگانه و نصیحت خویش

معنی حاضر «خویش» در این بیت «خویشاوند» است. «خویش» در معنی «خود» پذیرفتنی نیست اما با «خویشتن» تناسب دارد.

جز چند ایهام ساده، فهم بیشتر ایهام‌ها و ایهام‌تناسب‌هایی که در کتاب درسی و کنکورها آمده‌اند نیازمند دانش ادبی خواننده است و فرمول خاصی ندارد. در اینجا فهرستی از کلمات پرکاربرد برای ایهام و ایهام‌تناسب سازی در اشعار را می‌آورم و تأکید می‌کنم که این فهرست شامل تمام واژه‌های ایهام و ایهام‌تناسب ساز نیست و ممکن است شما در آزمون‌های مختلف با واژه‌های جدیدی روبه‌رو شوید.

برای نوشتن این فهرست از کتاب آرایه‌های ادبی آقای علیرضا عبدالحمّدی (نشر الگو) و ادبیات موضوعی آقایان امیرنجات شجاعی و مهدی نظری (گاج) نیز کمک گرفته‌ام.

نگران	۱- نگاه کننده، ناظر ۲- مضطرب، دلواپس	مقام	۱- رتبه، جایگاه ۲- اصطلاح موسیقی
مردم	۱- مردمک چشم ۲- انسان‌ها	لب	۱- عضوی از صورت ۲- کناره، لبه
دور از تو	۱- در فراق تو، در نبود تو ۲- از تو دور باشد	مالک دینار	۱- کسی که دینار دارد و ثروتمند است ۲- نام شخصیتی تاریخی
مدام	۱- همیشه ۲- شراب	منصور	۱- منصور حلاج ۲- پیروز
شاهد	۱- زیبا روی ۲- کسی که شهادت می‌دهد (اصطلاح قضایی)	ماه	۱- ماه آسمان ۲- معادل سی روز
قربان	۱- قربانی، فدا شدن ۲- تیردان	کنار	۱- آغوش، پهلو ۲- ساحل
خوبش	۱- خویشتن، خود ۲- خویشاوند، فامیل	چنگ	۱- پنجه ۲- نام سازی
بو	۱- رایحه ۲- امید، آرزو	دوش	۱- دیشب ۲- کتف
پرده	۱- حجاب ۲- اصطلاح موسیقی	بام	۱- بامداد ۲- پشت‌بام، سقف
هزار	۱- عدد هزار ۲- بلبل، عندلیب	هوا	۱- جو، هوای معمولی ۲- آرزو، میل، هوس، عشق
مهر	۱- محبت ۲- خورشید	روی	۱- چهره ۲- متضاد زیر ۳- نام فلزی
گوشه	۱- گنج ۲- اصطلاح موسیقی	رود	۱- رودخانه ۲- نوعی ساز ۳- پسر
شیرین	۱- دلپذیر ۲- نام معشوقه خسرو و فرهاد	روزی	۱- یک روز ۲- رزق و روزی
خسرو	۱- پادشاه ۲- خسرو پرویز (عاشق شیرین)، نام خاص	عبدالله	۱- بنده خدا ۲- خواجه عبدالله انصاری (درس اول ادبیات ۲)
قلب	۱- عضوی از بدن ۲- تقلبی ۳- میانه لشکر	صرف کردن	۱- خوردن ۲- صرف کردن فعل
روان	۱- روح، جان ۲- جاری	محیط	۱- اقیانوس ۲- احاطه کننده
رخ	۱- چهره ۲- مهره شطرنج	عهد	۱- پیمان ۲- روزگار
زال	۱- پدر رستم ۲- شخص سفید موی ۳- پیرزن	آهو	۱- نام حیوان ۲- عیب
دستان	۱- نیرنگ، فریب ۲- لقب زال، پدر رستم ۳- دست‌ها ۴- اصطلاح موسیقی	شکسته	۱- خرد شده- ناسالم ۲- اصطلاح موسیقی
پروانه	۱- نام پرنده‌ای ۲- اجازه، رخصت	سرگرم	۱- مشغول ۲- سرمست، شاداب
دل سیه	۱- نامهربان، بی‌رحم ۲- چیزی که درونش سیاه‌رنگ است	راست	۱- درست ۲- صاف، مستقیم ۳- متضاد چپ
راه	۱- مسیر ۲- اصطلاح موسیقی	دور اندیش	۱- عاقبت‌نگر ۲- کسی که به دوری و جدایی فکر می‌کند
عراق و حجاز	۱- اسم مکان ۲- اصطلاح موسیقی هستند	بادبه	۱- صحرا، بیابان ۲- ظرف
چین	۱- پیچ و تاب، شکن ۲- کشور چین	بازی	۱- سرگرمی ۲- مانند باز (پرنده شکاری) رفتار کردن
مهر و وفا	۱- محبت و وفاداری ۲- نام عاشق و معشوقی در یک افسانه عاشقانه	خلیل	۱- لقب حضرت ابراهیم ۲- دوست
آب	۱- آب، مایه حیات ۲- آبرو	شانه	۱- کتف ۲- وسیله مرتب کردن مو
دارا	داربوش، نام پادشاه هخامنشی ۲- ثروتمند	شکر	۱- ماده شیرین ۲- نام معشوقه دیگر خسرو پرویز
عزیز	۱- محبوب ۲- عزیز مصر	مشتری	۱- خریدار ۲- نام سیاره‌ای
نهاد	۱- باطن، سرشت ۲- قرار داد (فعل)		

اسلوب معادله

با در نظر گرفتن این چهار شرط می‌توان گفت که یک بیت آرایهٔ اسلوب معادله دارد:

- ۱- مفهومی کلی در یکی از مصراع‌ها گفته می‌شود و مصراع دیگر در حکم مصداقی برای آن مفهوم است.
- ۲- هیچ ارتباط نحوی و دستوری بین دو مصراع برقرار نیست؛ بنابراین هر مصراع یک جملهٔ مستقل جدا از دیگری است و بین آنها حروف ربط مثل «که، تا، اگر، زیرا، و...» نیست.

۳- اگر جای دو مصراع را عوض کنیم خللی در معنی و صورت بیت ایجاد نمی‌شود.

۴- می‌توان بین دو مصراع لفظ «همانطور که» گذاشت.

مثال: آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد / خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد.

۱- حریص تر شدن آدمی در پیری یک مفهوم کلی است که در مصراع اول مطرح شده و مصراع دوم نیز در حکم مصداق و مثالی است برای ثابت کردن این مفهوم.

۲- ارتباط دستوری بین دو مصراع نیست؛ هر کدام یک جملهٔ جدا هستند.

۳- خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد/ آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد. بدون اخلال در معنا جای دو مصراع عوض شد.

۴- استفاده از لفظ همانطور که: انسان وقتی پیر می‌شود حرص در او جوان می‌شود و حریص تر می‌شود، همانطور که خواب هم در آخرهای شب و سحرگاه تازه سنگین می‌شود.

ابیاتی که آرایهٔ اسلوب معادله دارند ساختار مشابهی دارند و بررسی چند مثال و درست خواندن اشعار کمک می‌کند تا وجود یا عدم وجود اسلوب معادله در ابیات دیگر را هم تشخیص بدهیم؛ پس به مثال‌های زیر خوب توجه کنید و آن‌ها را به عنوان الگویی برای یافتن «اسلوب معادله» در دیگر ابیات به کار ببرید.

دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد، گرچه او بالاتر است

.....

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می‌گشود اول چراغ خانه را

.....

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می‌شود / موی اندر شیر خالص زود پیدا می‌شود

.....

فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را / عشرت امروز بی‌اندیشهٔ فردا خوش است

.....

حریص را نکند نعمت دو عالم سیر / همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

.....

آن را که بود مغز و خرد خاموش است / از کاسهٔ پُر، صدا نیاید بیرون

تلمیح

تلمیح در لغت یعنی به گوشه چشم نگاه کردن و در اصطلاح به استفاده از آیات، احادیث، داستان‌ها و وقایع تاریخی در ضمن شعر یا نوشته «تلمیح» می‌گویند. در ادامه به تعدادی از تلمیحات پرکاربرد ادبیات فارسی اشاره می‌کنم.

از مهم‌ترین تلمیحات ادبیات فارسی، اشاره به این آیه قرآن است: "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" (احزاب، ۷۲) «ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت راستی که او ستمگری نادان بود.»
مثال:

آسمان بار امانت نتوانست کشید - قرعه کار به نام من دیوانه زدند
مرا گناه خود است از ملامت تو برم - که عشق بار گران بود و من ظلوم جهول
آدمی گر خون بگیرد از گران‌باری رواست - کانچه نتوانست بردن آسمان، بر دوش اوست
عهد آست: «آست بر بگم؟ قالوا بلی»، اشاره به قسمتی از آیه ۱۷۲ سوره اعراف که خداوند به فرزندان آدم می‌گوید آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آنها جواب می‌دهند بله تویی پروردگار ما.

مثال: - مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج
- مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
بلی به حکم بلا بسته‌اند روز آست
که به پیمان‌ه‌کشی شهره شدم روز الست
ز گهواره تا گور دانش بجوی (اطلبوا العلم من المهد الی اللحد)
چنین گفت پیغمبر راست‌گوی
اشاره به حدیث:

داستان پیامبران

چنان گرم در تیه قربت براند
که در سدره جبریل ازو بازماند
معرج پیامبر اسلام (ص)
دل رمیده ما را انیس و مونس شد
به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد
امی بودن پیامبر (خواندن و نوشتن را نزد کسی نیاموخته بود)
مجروح کن ترانی چون خود هزار دارم
داستان موسی (ع)
ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد
وقت آن است که بدرود کنی زندان را
داستان یوسف (ع)
یارب این آتش که در جان من است
سرد کن زان سان که کردی بر خلیل
داستان ابراهیم (ع)
ای دل از سیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور
داستان نوح (ع)
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند
داستان عیسی (ع)
گرچه شیرین‌دهنان پادشاهانند ولی
او سلیمان زمان است که خاتم با اوست
داستان حضرت سلیمان

اشاره به شخصیت‌های و وقایع تاریخی، داستانی یا اسطوره‌ای در ابیات فارسی مثل: رستم، اسفندیار، خسرو و شیرین و فرهاد، ویس و رامین، لیلی و مجنون، آیینة اسکندر، جام جم، سیمرغ، یوسف و زلیخا، رانده شدن حضرت آدم از بهشت، خضر و اسکندر و آب حیات، گنج قارون و....

اشاره به باورهای گذشتگان مثل: تأثیر آسمان و فلک در سرنوشت انسان، فرخندگی پرنده هما و...

پارادوکس paradox (متناقض‌نما، تناقض)

هرگاه دو امر متناقض با هم جمع شوند یا در یک زمان اتفاق بیفتند آرایهٔ پارادوکس به وجود می‌آید.

مثال: ترکیب حاضر غایب در این بیت از سعدی

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای
من در میان جمع و دلم جای دیگر است

یا «کسب جمعیت کردن از یک چیز پریشان» در این بیت حافظ

از خلاف آمدِ عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

توضیح دهید که چرا در ابیات زیر «پارادوکس» وجود دارد.

دولت فقر خدا یا به من ارزانی دار
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

.....

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم؟

.....

آتش سردی که بگدازد درون سنگ را
هر که را بوده‌ست آه سرد می‌داند که چیست

.....

من و زهر تو که هم زهری و هم تریاقی
من و درد تو که هم دردی و هم درمانی

.....

نکته: در پارادوکس باید دو چیز متناقض با هم جمع شوند یا در آن واحد اتفاق بیفتند؛ دقت کنید که تضادهای حاضر در بیت را پارادوکس نگیرید.

مثل این بیت از کنکور سراسری ۹۲ که داوطلب باید تشخیص می‌داد پارادوکس ندارد.

آه گاه از دل زداید زنگ و گه زنگ آورد
ابر گاه از باد جمع و گه پریشان می‌شود

تضاد: آوردن دو یا چند کلمه است با معنی متضاد.

فراق افتد میان دوست‌داران
زیان و سود باشد در تجارت

وقتی امیر مملکت خویش بودمی
اکنون به اختیار و ارادت غلام دوست

خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند
به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند

حسن تعلیل

«وقتی شاعر دلیلی غیر واقعی اما شاعرانه برای موضوعی بیان می‌کند، به آن «حسن تعلیل» می‌گویند.»

مثلاً در بیت: «در وداع شب همانا خون گریست / روی خون‌آلود از آن بنمود صبح»، شاعر علت سرخی آسمان صبحگاه را خون گریستن صبح در وداع شب دانسته است؛ در حالی که علت واقعی سرخی آسمان چیز دیگری است.

ابیات زیر را شرح کنید و آرایه حسن تعلیل را در آن‌ها نشان دهید.

تا چشم تو ریخت خون عشاق زلف تو گرفت رنگ ماتم

.....

مثال‌های بعدی همگی از کتاب آرایه‌های ادبی رشته علوم انسانی انتخاب شده‌اند.

عجب نیست از خاک اگر گل شکفت که چندین گل‌اندام در خاک خفت

.....

باران همه بر جای عرق می‌چکد از ابر پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد

.....

ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه خورشید درخشان نشود

.....

تا نه تاریک بود سایه انبوه درخت زیر هر برگ، چراغی بنهند از گلنار

.....

دل‌م خانه مهر یار است و بس از آن می‌نگنجد در آن کین کس

.....

رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد

.....

هنگام سپیده‌دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه‌گری،

یعنی که نمودند در آینه صبح از عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری

.....

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سپه‌روی گشت صبح نخست

.....

جناس

آرایه جناس دو نوع است:

۱- جناس ناقص: دو کلمه با اندکی اختلاف، در نوشتار یا تلفظ شبیه هم هستند.

مثال:

سلامت ، ملاّت

عشق ورزیدم و عقلم به ملاّت برخاست کانکه عاشق شد ازو حکم سلامت برخاست

مُقام ، مُقیم

آنکه جز کعبه مقامش نبد از یاد لبّت بر در میکده دیدم که مقیم افتاده‌ست

بازار ، آزار

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس

روان ، روا

گر بنوازی به لطف ور بگدازی به قهر حکم تو بر من روان، زجر تو بر من رواست

مهر ، مُهر

ای مهر تو در دل‌ها، وی مُهر تو بر لب‌ها وی شور تو در سرها، وی سرّ تو در جان‌ها

در ابیات زیر بین کدام کلمات آرایه جناس برقرار است؟

اتّفاقم به سر کوی کسی افتاده‌ست که در آن کوی چو من کشته بسی افتاده‌ست

.....

روی اگر پنهان کند سنگین دل سیمین بدن مشک غمّازست، نتواند نهفتن بوی را

.....

سعدیا گر نکند یاد تو آن ماه مرنج ما که باشیم که اندیشه ما نیز کنند

.....

حیف بود مردن بی عاشقی تا نفسی داری و نفسی بکوش

.....

نه قوتی که توانم کناره جستن ازو نه قدرتی که به شوخیش در کنار کشم

.....

نکته: جناس بین واژه‌های دو حرفی، ضعیف است؛ اما گاهی در سوالات ناچاریم بین دو کلمه دو حرفی جناس فرض کنیم.

۲- جناس تام: دو کلمه در ظاهر یکی هستند؛ اما در معنی با هم فرق دارند.

مثال:

ز کوی میکده دوشش به دوش می‌بردند
امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
«دوش» اول: دیشب، «دوش» دوم و سوم: شانه، کتف
خاک من زنده به تأثیر هوای لب توست
سازگاری نکند آب و هوای دگرم
«هوا» در مصراع اول: عشق، آرزو/ «هوا» در مصراع دوم: هوای معمولی، جو
آرایهٔ «جناس تام» را در هر یک از ابیات زیر توضیح دهید.

از رشک آفتاب جمالت بر آسمان
هر ماه، ماه دیدم چون ابروان توست
.....
با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی
کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست
.....
پری رویا، چرا پنهان شوی از مردم چشمم
پری را خاصیت آن است کز مردم نهان باشد
.....
مرا به علت بیگانگی ز خویش مران
که دوستان وفادار بهتر از خویش‌اند
.....
گفتم به باد می‌دهم باده نام و ننگ
گفتا قبول کن سخن و هرچه باد باد
.....
دلدار که گفتا به توأم دل نگران است
گو می‌رسم اینک به سلامت نگران باش
.....
شیرین‌تر از آنی به شکر خنده که گویم
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی
.....

نکته: گاهی یک طرف جناس دو واژه یا دو جزء است و طرف دیگر یک واژه یا یک جزء؛ به این نوع جناس، جناس تام مرکب می‌گویند.
مثال از سنجش ۹۲:

کارِ گل زار شود گر تو به گلزار آیی
نرخ یوسف شکند چون تو به بازار آیی
مثال دیگر:

شاهان زمانه خصم بر دار کشند
و آن نرگس بیدار تو بی‌دار گُشد

اغراق

به کار بردن ویژگی یا صفتی غیر معمول و محال، «اغراق» نام دارد.

مثال:

چنین بگریم ازین پس که مرد بتواند در آب دیده سعدی شناوری آموخت

علت آن است که وقتی سخنی می گوید ورنه معلوم نبودی که دهانی دارد

قاصد رود از پارس به کشتی به خراسان گر چشم من اندر عقبش سیل براند

نه او به چشم ارادت نظر به جانب ما نمی کند، که من از ضعف ناپدیدارم

ز آستین طیبیان هزار خون بچکد گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش

سجع:

«آرایه ای است که از همراه آمدن کلمات هم‌هنگ در آخر جمله‌های یک عبارت حاصل می‌آید. سجع در نثر مانند قافیه است در شعر.»
مثال: نه هر که به قامت مهتر به قیمت بهتر

سجع‌ها را در این مناجات خواجه عبدالله انصاری مشخص کنید.

« ای کریمی که بخشنده عطایی و ای حکیمی که پوشنده خطایی و ای صمدی که از ادراک خلق جدایی و ای احدی که در ذات و صفات بی‌همتایی و ای خالقی که راهنمایی و ای قادری که خدایی را سزایی، جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده و چشم ما را ضیای خود ده و ما را آن ده که آن به و مگذار ما را به که و مه.»

واج آرایبی (نغمه حروف)

«واج آرایبی تکرار یک واج (صامت یا مصوت) در کلمات یک مصرع یا بیت یا عبارت است، به گونه‌ای که کلام را آهنگین کند و بر تأثیر سخن بیفزاید.» مثلاً در بیت: «بر او راست خم کرد و چپ کرد راست/ خروش از خم چرخ چاچی بخاست»، فردوسی برای آن که بتواند حسّ خشونت را در قالبی حماسی بیان کند، آگاهانه از این دو صامت (خ پنج بار) و (چ چهار بار) بهره گرفته است. و در نمونه زیر، منوچهری دامغانی صدای خُرد شدن برگ‌های خشک پاییزی را با استفاده از واج آرایبی (تکرار خ، ز) به گونه‌ای هنرمندانه و مؤثر نشان داده است.

خیزید و خز آید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است

مثال و توضیحات از بیاموزیم درس دوم ادبیات فارسی (۲)

چند مثال دیگر:

فریاد که از شش جهت راه بیستند آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت

ساکنانِ حرمِ عترِ عفافِ ملکوت با من راه‌نشین باده مستانه زدند

رسم عاشق‌کشی و شیوه شهرآشوبی جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود

مراعات نظیر

آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه است که با هم تناسب دارند. این تناسب می‌تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان، همراهی و... باشد. مثال:

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت به شرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت

صبر بسیار بیا بد پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

خاک من زنده به تأثیر هوای لب توست سازگاری نکنند آب و هوای دگرم

آنچنان کز رفتن گل، خار می‌ماند به جا از جوانی حسرت بسیار می‌ماند به جا

مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت ورای مدرسه و قال و قیل مسأله بود

یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند

ساقی به نور باده برافروز جام را مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما